

يك شخص مهم ايران يا ميرزا تقی خان اتابك

امير کبير



ميرزا تقی خان اتابك اعظم یکی از اشخاص تاریخی ایرانست که در عهد خود اهمیت زیادی داشته و با هرج و مرج دستگاه سلطنت مخالف بوده و میخواست که دولت ایران را نسبتاً منظم کند ولی ، از قراریکه از متون تاریخ ظاهری شود ، عناصر فاسد برآن فرد صالح چیره شده و او را خانه نشین ساختند و باین نیز اکتفا نکرده خاطر پادشاه آترمان را از او مشوب نمودند ، عاقبت او را شهید کردند . یکی از متون گرانها ، که قسمتی مهم از احوال او را نگاشته است ، کتابی در تاریخ قاجاریه تألیف میرزا احمدخان وقایع نگار شیرازی است که بخط مؤلف نوشته شده و نزد بنده موجود است .

این کتاب (مانند هزاران نسخه های ذیقبت دیگر) تاکنون بطبع نرسیده ، و حاوی بر بعضی اطلاعات نفیسه در مواضع مختلفه میباشد . مؤلف مشارالیه ظاهراً خیل کتجکاوی میکرده و مخصوصاً در مورد ظهور باب و بعضی مطالب دیگر ، اطلاعاتی بدست آورده که دیگران کمتر مییافته اند . چون نگارش او در موضوع اتابك تادرجه ای اهمیت دارد ، مناسب دیدیم که آنرا با اندک تصرفی در اینجا بنویسم . اینرا هم خوبست بگویم که طرز انشای او خیلی سهل و ساده است و از

وضع کتاب معلوم میشود که میخواست بعد از آن تجدید نظری در آن کند و آنرا پاک نویسی بنماید .

در ضمن واقعات سنه ۱۳۵۴ مینویسد . « اما قضیه محمره : علیرضا پاشا والی بغداد ، بی سابقه خصومتی

* - این مقاله را آقای محمد بهادر ساکن بصره برای چاپ در دوره سوم آینده در چهارده سال پیش فرستاده اند که بواسطه تعطیل مجله تاکنون مانده . اکنون با اظهار امتنان از فرستنده بچاپ آن مبادرت میکنیم . خوانندگان و نویسندگان محترم توجه میفرمایند که مطلب خوب نه کهنه میشود و نه در اداره مجله آینده نابود میگردد .

در وقتی که محمد شاه دور هرات بود، لشکری ساز داده بر محصره تاخت و چون حاکم و اهالی آنجا مسبوق نبودند تا تهیه جدالی کنند، بر آنها دست یافت و جمعی را قتل و کثیری را اسیر نموده مال وافر را بیغنا برد و بیفداد رفت. این خبر بهرات رسید، میرزا جعفرخان مشیرالدوله برسالت بمملکت عثمانی رفت. عثمانیها چون از دولت انگلیس مطمئن بودند، اغلوطه کردند که محصره دراصل از خاک عثمانی و جزو بصره است و ما مختاریم که درباره رعیت خود بهرنحویکه خاطر خواه خودمانست رفتار کنیم. وزرای خارجه اطلاعی نداشتند. وزیر مختار انگلیس بصحایت عثمانی درآمد و گفت «شما اول اثبات کنید که محصره خاک ایران است، آنوقت ادعا کنید» و میرزا جعفرخان لاعلاج برگشت که در اینجا علاجی نماید. دولت عثمانی چون میدانست که خطا از علیرضاشاهاست، ایلیچی فرستادند که شاید قرار صلحی بدهد اما حاجی میرزا آقاسی بایلیچی گفت که «جواب توپیست و بغداد را میگیریم» الحق، چون هرات را فتح کرده و روسفیدی بار آورده بودند، این ادعا بیجا نبود (۱)، و سفیر آنها دلتنگی مراجعت نمود و در اثراو باصرار سفرای خارجه، میرزا تقیخان، که آنوقت وزیر نظام بود، باصلاح این امر مأمور شد.

در طی حوادث سال ۱۲۶۰ مینگارند. «هم در این سال، نجیب پاشای والی بغداد اهل کر بلا بمعلی را قتل عام کرد و قریب نه هزار نفر از اهالی ایران در آن مقدمه بقتل رسیدند. چون این نیز علاوه بر قتل محصره شده بود، پادشاه ایران مصمم قتال باعثمانیان گردید. وزرای مختار روس و انگلیس صلاح ندیده، تمهید اصلاح کردند، و میرزا تقی خان وزیر نظام مامور شد که برود و غرامت این دوقفره را از دولت عثمانی مطالبه نماید. مدتی در ارزنةالروم توقف نموده و در جواب و سؤال، لطایف و دقایق حکیمانه بکار برده، آخر مدلل کرد که باید دولت عثمانی هشت کروزر غرامت این دوقفره بدولت ایران بدهد. در این سؤال و جواب بودند که بعضی مفسدین ارزنةالروم، یا از روی غرض خود، یا بتحریرک روسای مملکت، نسبت عمل خلاف شرعی بنوکران وزیر نظام دادند و شورش و ازدحام کرده اطراف خانه وی را احاطه و دو نفر از آدمهای او را مقتول ساختند اما خودش بهیچ وجه در مقام مدافعه نیامد تا کسی از آنها مقتول و ماده غلیظ تر نشود و حکام و پیشکاران ولایت را مطلع ساخت و بحسن اهتمام آنها وزیر نظام و سایر بستگانش سلامت از منزل خود حرکت کرده بمنزل بحری پاشا رفتند ولی اموالش تمامی بغارت رفت دولت عثمانی متعذر باین عذر شد که بلوای عام بوده و اگر در مقام سیاست کلیه برآئیم، از عهده برنمیآئیم و بگرفتن دوسه نفر از اشرار و دادن پانزده هزار تومان بهای اسباب و دیده دوتفره مقتول رضایت خاطر میرزا تقیخان را بعمل آوردند. قبل از اتمام امر مصالحه، حاجی میرزا آقاسی که اصلا رسم و ترتیب کار را نمیدانست بعیرزا تقیخان تاکید کرد که زود باید امر مصالحه را تصفیه کرده مراجعت نمائی. او هم چون چنان دید، دستی بروی کار کشید صلح نامه ای در میان برد و بدل شد و مراجعت نمود و اگر حاجی این اصرار نکرده بود، لامحاله میرزا تقی خان هشت کروزر را از دولت عثمانی گرفته بود...»

معاهده اروم

متن همان معاهده را نیز، خوشبختانه، نگارنده بدست آورده و چون اولاً از وجهه تاریخ گرانبهاست و ثانیاً اسلوب انشائی آن ایام را نشان میدهد، لهذا آنرا در اینجا نقل میکنم. میگوید:

بسم الله الرحمن الرحيم غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالات اینکه از مدتی باین طرف چون فیما بین سلطنت جاوید آیت سینه و دولت دوران عدت علیه ابدی الدوام، با دولت علیه عثمانی بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود، بنابر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهة جامعه اسلامی، که میان دولتین علیتین در کار و افکار سلمیه ای که وکلای طرفین علیتین بدان متصف میباشند، بالسویه این گونه مواد نزاعیه را بروجه موافق و مناسب فضامت شان دولتین علیتین و تصدیق تاکید بنیان صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده برای تنظیم و مذاکره مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه، بر حسب فرمان همایون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت مملکت مدار ملک گیر، آرایش تاج و سریر، جمال الاسلام و المسلمین،

(۱) این عبارت را محض طعن و استهزاء نوشته.

جلال‌الدین والدین ، غیاث الحق والیقین ، ظل‌الله الممدود فی الارضین ، حافظ حوزهٔ مسلمانی ، داور جمشید جاه ، داراب دستگاه انجم سپاه ، اسلام پناه ، زینت بخش تخت کیان ، افتخار ملوک جهان ، خدیو دریا دل کامران ، شاهنشاه مملکت ایران ، السلطان بن السلطان ، والخاقان بن الخاقان ، محمد شاه غازی ، ادام‌الله تعالی سلطنته فی فلک الاجلال ، وزین فلک قدره بمصابیح کواکب الاقبال ، بندهٔ درگاه آسمان‌جاه ، میرزا محمد تقی خان ، وزیر عساکر منصورهٔ نظام و غیر نظام ، که حامل نشان مبارک شیر و خورشید مرتبهٔ اول سرتیپی ، و حامیل افتخار خاص سبز است ، بوکالت مهابه و مخصوص گشت و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت ، شمس فلک تاجداری ، بدر اقی شهریاری ، پادشاه اسلام پناه ، سلطان البرین و خاقان البحرین ، خادم الحرمین الشریفین ، ذوالشوکه والشهامه ، السلطان بن السلطان ، سلطان عبدالمجیدخان ، جناب مجددت‌مآب عزت نصاب ، انوری زاده السید محمد نوری سمدالله افندی ، که از اعظم رجال دولت علیهٔ عثمانیه ، و حایز صنف اول از رتبهٔ اولی و حامل نشان مخصوص بآن رتبه است ، مرخص و تعیین شده بروجه اصول عادیه ، بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادلهٔ وکالت نامهای مبارکه ، انعقاد معاهدهٔ مبارکه در ضمن نه (۹) فقرهٔ آتیه قرار داده شد که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منمقدهٔ ارزنة الروم مبادله میشود .

فقره اول دولتین اسلام قرار میدهند که مطلوبات نقدیه طرفین را که تا بحال از یکدیگر ادعا میکردند کلیتاً ترک کنند ولیکن باین قرار که بمقاولات تسویه مطلوبات مخصوصه مندرجه در فقره چهارم خللی نیاید .

فقرهٔ دوم دولت ایران تمهید میکند که جمیع اراضی بسیطهٔ ولایت ذهاب یعنی اراضی جانب غربی آنرا بدولت عثمانی ترک کنند و دولت عثمانی نیز تمهید میکند که جانب شرقی ولایت ذهاب یعنی جمیع اراضی جمالیهٔ آن را مع درهٔ کرند بدولت ایران ترک کند . و دولت ایران قویا تمهید میکند که در حق شهر زور و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده بحق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکوره دارد ، وقتاً من الاوقات یکطور دخل و تعرض ننمایند . و دولت عثمانی نیز قویا تمهید میکند که شهر و بندر محصره و جزیرهٔ الخضر ولنرگراه و هم اراضی ساحل شرقی ، یعنی جانب یسار شط‌العرب را که در تصرف عشایر متعلقهٔ معروفهٔ ایران است بملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران با آزادی تمام از محلی که به بحر منصب میشود تا موضع التحاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نماید .

فقرهٔ سوم طرفین متعاهدین تمهید میکنند که با این معاهدهٔ حاضره شایر ادعاشان را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلا تأخیر مهندسین و مأمورین را تعیین نموده برای اینکه مطابق مادهٔ سابقه حدود مابین دولتین را قطع نمایند .

فقرهٔ چهارم طرفین قرار داده اند خساراتی که بعد از قبول اخبارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاول سنهٔ ۱۲۶۱ تبلیغ و تحریر و بطرفین داده شده و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل آنها از روی عدالت فصل و احقاق بشود ، از دو جانب بلا تأخیر مأمورین را تعیین نمایند .

فقرهٔ پنجم دولت عثمانی وعده میکند که شاهزادگان فراری ایران در بروسا اقامت داده غیبت آنها را از محل مذکور و مرادوهٔ صحفیهٔ آنها را با ایران رخصت ندهد و از طرف دولتین غلبتین تمهید میشود که سایر فراری بموجب معاهدهٔ سابقهٔ ارزنة الروم عموماً رد شوند .

فقرهٔ ششم تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریهٔ اموال مذکوره نقداً یا جنساً بوجهی که در عهدنامهٔ منمقدهٔ ارزنة الروم در سنهٔ ۱۲۳۸ در مادهٔ دوم که دایر بتجارت است مسطور

شده ادا کنند و از مبلغی که در عهدنامه مذکور تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود.

فقره هفتم دولت عثمانی وعده میکند که بموجب عهدنامه‌های سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند بکمال امنیت محلهای مبارکه را که کائن در ممالک دولت عثمانی است زیارت کنند. و همچنین تعهد میکند که بمراد استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیما بین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد، مناسب ترین وسائل را استحصال نماید تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک و دولت عثمانیه بجمیع امتیازات نایل میباشند، سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایر، از هر نوع ظلم و تعدی و بی حرمتی محفوظ باشند. و علاوه بر این، بالیوزهاییکه از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه بجمیع محلهای ممالک عثمانیه که لازم بیاید نصب و تعیین شود، بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره، دولت عثمانی قبول مینماید و وعده میکند کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریتهای بالیوزهای مذکوره باشد، و در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری میشود، در حق آنها نیز جاری میشود. و نیز دولت ایران تعهد میکند بالیوزهاییکه از طرف دولت عثمانی بجمیع محلهای ممالک ایرانیه که لازم بیاید نصب و تعیین شود، در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانی که بممالک ایران آمدو شد میکنند، معامله متقابل را کاملاً اجری دارد.

فقره هشتم دولتین علیتین اسلام تعهد میکنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد میباشند تدابیر لازمه را اتخاذ و اجرا کنند و بهمین خصوص در محلهای مناسب عسکر اقامت خواهند داد و دولتین علیتین تعهد میکنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیاید، برآیند و قرار داده اند عشایریکه متنازع فیه میباشند و صاحب آنها معلوم نیست، بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهد کرد یکدفعه باراده و اختیار خودشان حواله بشود و عشایرین (۲) که تبعیت آنها معلوم است جبرا باراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند.

فقره نهم جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوصاً معاهده که در سنه ۱۲۳۸ در ارزنة الروم منعقد شده بخصوص با این معاهده حاضره الفاو تغییر نشده مثل اینکه کلمه بکلمه در این صحیفه مندرج شده باشد و کافه احکام و قوت آن ایفا شده است و فیما بین دولتین علیتین قرار داد شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده تصدیقنامه‌های آن مبادله خواهد شد. و کان ذلك التحرير فی یوم سادس عشر من شهر جمادی الثانیه ۱۲۶۳ مطابق ۱۸۴۶ مسیحی. انتهاء.

بعد از آن، در ضمن وقایع اولین سال جلوس ناصرالدین شاه چنین مینویسد. — «بعد از رسیدن اخبار قضیه هایله (مقصودش وفات محمد شاه است) بتبریز، و وزرای مختار دول خارجه تفصیل را، که مشتمل

بر تیزیت و تهیت بود ، در خدمت پادشاه تقریر و بعد از اقدام بلوازم تیزیت ، روز چهاردهم شوال ۱۲۶۴ در تبریز بر تخت سلطنت جلوس و بعد از تهیه و تدارک سفر ، ملك قاسم میرزا ابن فتحعلی شاه را در تبریز بحکومت گذاشته روز نوزدهم شوال با استعداد تمام از تبریز حرکت فرمود . چون میرزا فضل الله نصیر الملك مردی سلیم النفس و کم حال و آثار اقبال کار میرزا تقی خان وزیر نظام ظاهر بود میرزا تقی خان در تهیه اسباب حرکت ، خدمات شایسته نمود در منزل او جان منصب امیر نظامی یافت . در عرض راه تبریز بطهران در هر منزل حکام و عمال با پیشکش و افواج میرسیدند روز جمعه ۲۱ ذیقعد وارد دارالخلافه و در همان شب که ساعت خوب بود ، بخت جلوس فرمود و نظر بمساعتد و الحق باستحقاق تمام ، میرزا تقی خان امیر نظام را بمنصب صدارت عظمی و لقب اتابکی مشرف داشتند . حیف و صد حیف ، که بخت اهالی ایران مساعد نبود و وزارت اتابک دوام زیادی نمود و الا بتصدیق دول خارجه و ذوی الشعور ، مدتها بود که در ایران مردی باین صفات پیدا نشده ، از حیث عزم و حزم و نظم و رسم و قاعده دانی و سیاست بجا و محبت بموقع ، و رعایت جانب رعیت و مراقبت حال سپاهی و تدبیر جمیع خزانه یکتا و یگانه بود . بهر حال همین قدر از کفایت او مستمعین را کفایت است که پدرش کربلائی قربان نام طباح قایم مقام ، و از طباحی ترقی کرده بنظارت رسید و خودش از بدو طفولیت منظور نظر قایم مقام گردید و او همت بترقیش گماشت و در اندک مدتی در تحریر و استیفاء مسلط شد . محمد خان امیر نظام از قایم مقام خواهش کرد که آدمی کافی و محرم در میان ایشان باشد که مطالبی که بنوشتن راست نمیا ید و بهر کس گفتن نمی . شاید ، بنوسط او بجانین ابلاغ آید . قایم مقام میرزا تقی خان را معین کرد و بعد از چندی همراه بعضی از سفراء اینیاب رفت و مستوفی نظام شد . بقلیل زمانی وزارت نظام یافت و بسفارت روم شتافت . مجملی از بیان سفارت روم و تحریر شد . بعد از مراجعت از ارزنة الروم ، بهمان شغل وزارت نظام مأمور تبریز شد و در زمان حرکت موكب شاهی خدمات نمایان کرده در راه منصب امیر نظامی یافت . بعد از ورود بدارالخلافه بر مستند صدارت عظمی منکی گشت . رسوم نیکو بنهاد و قواعد مذموم برداشت هیئتش در دول خارجه اثر کرد و وزرای مختار خارجه که در طهران بودند و در دولت مجمد شاه تحکم مینمودند بعد از يك دومجلس سوال و جواب و شنیدن جوابهای شافی باصواب ، حدود خود را دانستند و دیگر از حد خود تجاوز نکردند . حکام ولایات بکلی چشم از ظلم و بیاداد پوشیدند و امنای دولت هر يك بشغل خود قناعت کرده دیگر گرد فضولی نگردیدند . اگر در تفصیل حال اوبسط مقال شود ، از مقصود خود که اختصار است خارج میشویم . بعضی از اقارب فقیر که در آنوقت در هندوستان بودند ، تقریر نمودند که در زمان صدارت امیر احترامی که فرنگان بر عایای ایران میکردند بی اندازه بود حتی اینکه از خلفای عمده آنان هم عمدا تعالف میکردند .

در سال ۱۲۶۵ منظور نظر پادشاه چنان شد که احترام امیر اتابک را بیفزاید . و چون از القاب آنچه گنجایش داشت ، یافته بود ، لذا بمصاهرت و مواصلت سرافراز شده صبیة پادشاه مبرور محمد شاه و همشیره ناصرالدین پادشاه بحباله او درآمد و در شهر ربیع الثانی باین موهبت سرافراز گردید و چون بعضی از اهالی آذربایجان در دولت محمد شاه و وزارت حاجی عادت به بیحسابی و غارت کرده بودند و این معنی بانظم و اقتدار امیر منافات داشت ، بعضی از رؤساء آنها که راه مداخل و اقتدارشان بسته شده و از امیر مأیوس بودند بنای فساد گذاشته

افواج آذربایجانی را بشورش درآوردند که ما امیر را نمیخواهیم و امیر باید معزول شود و از طهران خارج شود. بدور سرای امیر ازدحام کرده دوفتر از نوکرهای او مقتول شدند. امنای دولت را آکار دشوار شد چه اگر آنها تمکین میکردند، همان مقدمه اترک و خلافت خلفای بنی العباس میشد که در سلطنت هم اختیار از دست میرفت و اگر عزم مقاتلت و مدافعت میکردند، سبب قتل جمعی کثیر میشدند. پس باقتضای مصلحت و صحف خود امیر، آنها را باین حرف متقاعد کردند که امیر از وزارت معزول باشد و از طهران بیرون رود و زبیری دیگر را تعیین کنند. باین تدبیر از منزل خود، که آن طایفه محصور کرده بودند، خارج شده و همینکه از ارگ سلطانی بیرون آمد و دیگر آن جماعت را دسترس نبود که گردنی بوجوش برسانند میرزا آقاخان و عیسی خان بیگلریگی طهران، برادرزاده آصف الدوله، عنان اسبش را گرفتند که اگر آذربایجانی شمارا نمیخواهد، اهالی سایر ممالک ایران شمارا خواهانند و او را بخانه میرزا آقاخان بردند. مفسدین و محرکین که از مواضع اینکار مطلع شدند، خود را قرین خسار و بوار دیدند و سنگ تفرقه میان آنها افتاده رؤسای آنها فردا فرد بخانه میرزا آقاخان آمده خود را از آن کار بری الذمه بقم داده تسکین فتنه را تعهد نمودند. و بالاخره باهتمام عباسقلیخان جوانشیر و حاجی علیخان مراغه‌ای غوغا تسکین یافته صاحب منصبان و آحاد آنها از در عذرخواهی برآمدند و از امیر مستدعی شدند که در حضرت سلطنت شفاعت و جسارت آنها را عفو نماید. بعد از دویز باجمل تمام از خانه میرزا آقاخان بیرون آمده بحضور پادشاه رفت و استدعا کرد که فتنه جو یا ترا عفو فرمایند. و چون منشاء مصدر این خدمت میرزا آقاخان بود، علاوه بر وزارت لشکر، لقب اعتماد الدوله یافت و کمال بیگانگی با امیر بهمرسانید و محرکین شورشیان را که یکی آقا بهرام خواجه امیر دیوان بود، اخراج و بتوقف کرمانشاهان مأمور کرد و یکی دیگر، که اسمعیل خان فراشبازی بود، از عمل معزول و پنجاه هزار تومان مصادره داده و شغل او بحاجی علیخان مراغه‌ای معوض گردید و حاج مشارالیه بحاجب الدوله ملقب آمد سایرین که قابل نبودند از اعتبار ساقط شدند. دیگری از مخالفین امیر اتابک، میرزا نصراله اردبیلی بود که با وجود دعوی فقر و عرفان، از زمان شهادت قائم مقام تا اینوقت، منتظرالوزاره بود. بعد از استقلال حاجی میرزا آقاسی، محمدشاه مرحوم از حسن نیت خود و عقیدتی که با سلسله ققرا و عرفا اظهار میکرد، او را نیز منصب صدر الممالکی داد و مدتها امر و وظایف ایران بعهده او بود چنانچه حاجی میرزا کوچک شیرازی را از ایروزی نایب‌الصدر لقب دادند که در شیراز بنیابت او بأمور و وظایف رسیدگی کند و او در حیات مرحوم محمدشاه همواره بر خلاف طریقه ققرا با حاجی میرزا آقاسی معادات میورزید. بعد از وفات محمدشاه یقین کرد که وزارت خاص اوست و اگر بآن منصب معین میشد دیگران هم که دعوی وزارت داشتند، از اطاعت او خودداری نمیکردند و حتی قبل از ورود ناصرالدین شاه، خانه حاجی میرزا آقاسی را امرای متفق بجهت او خالی کردند. چون ناصرالدین شاه وارد شد و وزارت عظمی بر میرزا تقیخان قرار گرفت، او را بدارالایمان قم فرستادند. در اینوقت توقف او را در قم صلاح ندیده بتوقف کرمانشاهان مأمورش کردند.»

در ضمن حوادث سال ۱۲۶۵ مینویسد. - «چون از هر گوشه‌ای صدائی بر میآمد و زحمتی بجهت دولت و لشکر پیدا میشد، میرزا تقی خان صلاح دولت و ملت را در فتنای باب‌دید. لهذا سلیمان خان افشار را مأمور کرده بتبریز فرستاد و حشمة الدوله باب را از قلعه چهریق طلب داشت و خواست علمارا بمنظره با او حاضر کند. علماء

گفتند «ماحالات اورا شنیده ایم و حکم قتل اورا داده از شنیدن کلمات لاطایل او مارا چه حاصل است؟» لهذا اورا ترد حمزه میرزا حاضر کردند و حمزه میرزا باحاضرین قدری با او صحبت داشته علی الصباح باملا محمد علی نام تبریزی که ازاجله مریدین او بود واردات را بنهایت میرسانید، گردشهرگردانیده پخانه علمانیز برده فتوای مجدد بقتلش صادر نمودند و هردورا بمیدان تبریز آورده فوج بهادران را که اول بکیش نصاری بودند حاضر و حکم کردند تا آنهارا هدف گلوله تفنگ نمایند. دراول مرحله، ملامحمدعلی هدف گلوله شد و گلوله یبندی که دست بابرا بسته بودند رسیده، طناب گسیخته بابزیر افتاده فرار کرد. دوباره اورا گرفته هدف گلوله نمودند.» در شرح وقایع سال ۱۲۶۷ مینگارد. - «هم دراینسال، درعرض راه ممالک محروسه چاپارخانها ساخته شد که اخبار ولایات زود بدارنخلافه برسد و هم دراصفهان قراولخانه بطرز طهران برقرار ساخته شد درکاشان میرزا تقیخان اصرار کرد که میرزا علی پیشخدمت خاصه را که محرم اسرار پادشاه و میرزا تقیخان از او بدگمان شده بود، از درگاه دور و روانه گروس نمایند و با اینکه این مسئله مخالف رای پادشاه بود، چون هنوز پده بر روی کار بود، مقبول شد. شاه از آنجا بارض قم و زیارت فرزند سیده النساء مشرف و در آنجا عباس میرزای ملقب بنایب السلطنه برادر کهر خود را که از مادر دیگر بود و محمد شاه کمال محبت باو داشت، امر بتوقف داد و بحکومت قم معین فرمود. امیر اتابک این حکم را نیز امضا نداد و عباس میرزا بقم نگذاشته خواست بطهران برود. این نیز خاطر شاه را بیشتر مکدر ساخت و حکم صریح برتوقف عباس میرزا درقم صادر شد. و از جمله احکامی که صادر شد و جاری نگردید (مثل خیلی از احکام که در اول بدون ملاحظه پیشرفت صادر میشود و جاری نمیشود و آنرا کتابی علیحده لازم است) این بود که حکام ولایات باید فراشاهی خود را بتصدیق و امضای حاجی علیخان حاجب الدوله تعیین نمایند.»

دردن حوادث سال ۱۲۶۸ مینویسد. - «شرح نسب و سبب ارتقای او از پیش گذشت اکنون شرح زوال او داده میشود و بهمین قدر کفایت مینماید که اولاً مقدر و مدبر امور کسی است که هیچکس را نمیرسد در امری جزئی دعوی کند که حکمتی از حکمتهای کامله رامیداند تا چه رسد بامور کلی. نهایت بعد از قضاء الله چیزیکه میتوان بحسب ظاهر از برای زوال و نکال امیر سبب قرارداد، عدم سعادت و تراجع کوکب بخت اهالی مملکت ایران بود و بس، و از آنجا که کلیه امور با سبب جاری میشود، چنانچه بدوا ارتقای او در خدمت و اطاعت سلطان سپسید، در ختم کار هم که روزگار برگشت خدمت بصورت خیانت جلوه و اطاعت بلباس مخالفت تظاهر کرد و الا اگر بخواهند ثابت کنند که امیر خود داعیه ای داشت یا میخواست تغییر و تبدیل داده دیگری را بسلطنت بنشانند، هیچ ثابت نیست زیرا خردمندی مثل امیر بتحقیق میدانست که حصول این مقصود محال و ممتنع میباشد. خلاصه امیر باندک روزگاری کار داخله مملکت را با حسن و جوه انتظام داد و هر کس را بجای خود نشانید و در حوزة مملکت چنان انتظام پیدا شد و خلاق بطوری آرام شدند و لب از هرزه گوئی و یاوه در آئی بستند، که اولاً هر کس که کمال تقرب بیادشاه یا امیر داشت، نمیتوانست در مملکتی مثل آذربایجان یا فارس یک دینار بیش از آنچه برای او معین کرده اند، بگیرد و همچنین عمال جزو کذلک نمیتوانستند آنی از نظم مملکت غفلت بکنند. مثلاً ناگهان مشهور میافتاد که امیر شرحی بفلان حاکم نوشته که «آفرین بر نظم تو، مثلاً در یزد حاکم باشی و پادشاه بتو مطمئن باشد و در مرحله پشت خانم فلان شخص نسبت بمحبوسی فحش گوید یا تا طول

نماید یادر فلان شهر و در بهمان محله عمر و یازید مست باشد و حر به در دست عبور کند؟» کار بجائی کشید که اگر سه نفر با هم می نشستند و حرفی راجع بامور خود میگفتند ، همینکه یکی از اینها میخواست حرفی از امور دیوانی زند، آن دو نفر دیگر فی الفور کناره میگرفتند که امیر در آنوقت پهلوی ایشان است و چهار روز دیگر از طهران حکم میرسد که از عمرو و زید مؤاخذه کنند که شما بحرف دولت و مملکت چه افتاده؟ شرح این انتظام اورا دفتری دیگر لازم است . آنوقت بفکر دخل و خرج ولایت افتاده، بلکه در اول این کار را کردواز اشخاص که قابل نبودند و مواجب و مستمری زیاد داشتند و هر یک باقسام مختلفه باسم تخفیف و مستمری و مواجب و غیر ذلک میبردند ، مبلغی بکاست و از ارباب و وظائف نیز قدری کم نمود و همرا باین جواب متقاعد میکرد که «هریک از شما صد تومان مستمری دارید و فرضا که در هر سال برات اورا صادر نمایند، چون خرج ولایت بیشتر از دخل است هر گاه برات شما خیلی خوب بدهند و احترام شما را منظور بدارند، باز بیش از پنجاه تومان نمیدهند و حال آنکه در اغلب موارد تومانی یک هزار دینار میفروشد (چنین هم بود) و حالا اگر من آنرا نصف میکنم ، البته آن نصف را بدون کسرو نقصان و زحمت میدهم. تفاوتی که پیدا میشود بجهت پادشاه است که خزینه آباد میشود و خلایق آسوده میشوند و آن عمال و مباشرین که اگر سالی هزار تومان عاملی میکردند ، صد تومان وظیفه و مستمری میخریدند و بازای هزار تومان بدیوان میدادند حالا این عمال و مباشرین کمتر منفعت میبرند» خلاصه ، بعد از زیاد کردن مداخل و تقلیل مخارج و مقرر کردن وجهی معین که پهنانه داخل شود ، بانتظام امر داخله ولایت و آسایش رعیت و حمایت رعایای مملکت در ممالک خارجه افتاده و آنرا نیز نظمی کامل بناد که مزیدی بر آن متصور نبود . از آن پس سفراء و وزراء و عابرین ممالک خارجه رایجای خود نشانید زیرا که در زمان حاجی میرزا آقاسی هرادنی سربازی که از دولت اجنبی بایران عبور میکرد، بر سر تپه ایران برتری میجست چه جای سفراء و وزراء ایشان، که هر کدام تحکمی مخصوص نسبت برجال دولت مینمودند و از برای هر یک از روی ماهده نامجات حدی معین نمود که تجاوز از آن ننمایند . پس از آن خواست تکمیل صنایع در ایران نماید و مردم بیکار را مشغول کند تا قسمی شود که اهالی ایران در هیچ جزء از ضروریاتشان بممالک خارجه محتاج نباشد. این مسئله منتهای کمال بود. و اگر صورت میگرفت اهالی و مملکت ایران مثل اهالی و مملکت فرنگستان آسوده و آزاد میشدند ولی بواسطه ضعف طالبان، این قدر استعلا مخالف ارادت الله بود، و بنا بر این مشیت اله باعدام او اقتضا فرمود. مجعلا چون فقیر در صدر این مختصر عرض کردم که مدارم بر رعایت حال کسی نیست و مقصودم راست و حق نویسی است میترسم اگر در حق امیر اطناب شود ، در نظر بعضی ناظرین اغراق جلوه نماید و حال آنکه نه امیری باقی است و نه کسی از او مانده ، و نه فقیر عاجلا خیال انتشار این مختصر را دارم نهایت چون اصل مدارم براختصار بود ، اینک بیک حکایت از هوش او اکتفا میرود و بعد بتحریر خاتمه امر او مشغول میشوم . یکی از سادات تبریز در زمان توقف امیر در آنجا با او آشنا و مسمی بمیرزا هاشم آقا بود و در ترقی امیر بطهران آمده و از امیر کمال احترام دیده و معاشر و ندیم او گردیده ، بعد از انقلاب امر امیر ، مأمور بتوقف کرمانشاهان شد . شخصی بجهت فقیر حکایت کرد که در کرمانشاهان ، میرزا هاشم آقا را دیدن کردم و بعد از آنکه لختی از امیر و امور او مذاکره کردیم ، حکایت کرد که شبی در تبریز وارد شدم بر امیر ، دیدم مستغرق خیال است و چوبی در دست دارد گاهی نقشی بر زمین میکشد و گاهی نگاه

میندارد. اصلاً ملتفت حال من نشد و من چون از حالات او مطلع بودم، در نزدیکی او ساکت نشستم و لب از تکلم بستم. زیاده از چهار ساعت نشستم هیچ نمیگفت. سوای اینکه دو دفعه قهوه خواست و پیشخدمت آورد و آنقدر ایستاد که نزدیک شد از پای بیفتند و امیر باونگاه نکرد و نگرفت و من گرفتم و رفتم. آخر من بتنگ آمدم و گفتم: - «ای وزیر این چه خیال است که انتها ندارد؟ آمدن من خیلی بیموقع بوده، پس من خواهم رفت» سر بالا کرد و چوب را از دست انداخت و گفت: - «حیف، که بدجائی عنوان کلام کردی کاش زودتر یا دیرتر تکلم کرده بودی که رشتۀ خیال و تدبیرم را بدجائی از دست بدادی - باری یقعل الله ما یشاء» و مشغول صحبت شد. من اصرار کردم که در چه خیال بودید که اینهمه افسوس خوردید؟ گفت: - «در عالم خیال بارتقاء مدارج سروری و ارتفاع معارج برتری سرگرم بودم و فوت محمد شاه و سلطنت ولیمهد و اغتشاش امر حاجی میرزا آقاسی را تصور میکردم و تدبیر پیشکاری خود را نمودم» بالجمله واقعات وارده بر او و تدبیرات انتظام امور و استقلال دولت ایران را تقریر کرد و عیناً بهمان طوریکه گفته بود واقع شد و بودم و دیدم و دیدی تا رسید باینکه: - «بواسطه بستن دست ارباب طمع و مداخله ندان مردم لثیم در امور سلطنت، جمعی بنای سعایت میگذارند و احکامی از پادشاه بدون فکر و خیال صادر میشود و مصلحت دولت نیست و من آنها را یا بتعویق می‌اندازم یا در خلوت بدلائل از صرافتنی می‌اندازم و یا بواسطه اطمینانی که دارم، امضا نمیکنم و از حالا می‌بینم که آنها باطویل و اکاذیب برهم بافته رأی پادشاه را منحرف میسازند و پیش از اینکه در این خصوص با خودم جواب و سئوالی بشود حکم عزل مرا صادر مینمایند و در این خیال بودم که چگونه رأی پادشاه را از این خیال منصرف سازم و او را با خود بر سر رشاآرم که مرا از خیال انداختی و نگذاشتی تا تقدیر چه باشد» من از بابت عذر خواهی گفتم: - «این خیالات جییم با قانون عقل و تدبیر موافق است ولی خیلی دور مینماید. حالا شما جمیع این خیالات را با تقدیر وفق دهید و راست آورید اگر کار با آنجا کشید که کنون تصور میکنید، اگر من زنده و در آنروز در خدمت شما باشم، تدبیر آنروز را بعهده من گذارید» ساکت ماند و گذشت و بودم و دیدم آنچه را گفته بود واقع شد و من اصلاً متذکر حرفهای آنشب نبودم تا روزی که با او نشسته بودم و مذاکره آن مطلب را میکرد که بعضی از معاندین خاطر پادشاه را رنجانیده اند و باید تدبیر کرد در این گفتگو بود که فی الحال مستخطی بستم او دادند و خواند و بمن داد دیدم حکم عزل او از صدارت عظمی و ابقای او بامارت نظام است. بحدی پریشان شدم که مبهوت ماندم. بعد رو بمن کرد که «حکایت آن شب را بخاطر داری و متذکر میشوی که تمهد اینوقت را بر ذمه گرفتی؟» من خود از شدت حیرت مبهوت بودم و جواب نتوانستم گفت. دستخط را از من گرفت و گفت: - «اندیشه بخود راه مده که تقدیر چنین بوده و گرنه بایست در همانشب یا بعد از آن، من خودم تدبیر اینروز را کرده باشم حالهم آنچه خدا خواسته میشود ولی من نه فقط مستوجب عزل بلکه مستحق قتلم زیرا که خواستم این ملک را معمور و ملکش را عزیز گردانم» باری اطناب در این باب لازم نیست و اکنون بتفصیل عزل و قتل او میپردازم. بعد از ورود بطهران، چنانچه در مقدمه سفر حکایت عباس میرزا و میرزا علی پیشخدمت عرض شد، مفسدین و معاندین که در واقع محض هوای نفس خود کمر بر خرابی ملک ایران بسته بودند، از اطراف بنای بدگویی در حق امیر گذاشتند. اگر احياناً حکمی از پادشاه صادر میشد و امیر محض صلاح و خیر دولت و ملت اندک مسامحه ای در آن کار میکرد، بانواع بدی جلوه میدادند. تا حکایت عباس میرزا و حکومت او بقم و عدم امضای امیر واقع شد اینرا لباسهای قبیح پوشیده خاطر نشان پادشاه کردند که امیر خیال دارد بعد از ورود بطهران وزرای دول خارجه را حاضر نماید و بدلائل و پراهمین مدلل سازد که شما قابل سلطنت نیستید و عباس میرزا قابل است و یکی از دلایل او اینست که محمد شاه بعد از آنکه لقب ولیمهد شما داد، پشیمان شد و لقب نایب السلطنه که لقب پدرش بود بعباس میرزا داد و مقصودش این بود که شما را

معزول و اورا ولیمهد سازد و چون در اول فرصت نیافت لهذا امیر میخواست بهمین وسیله و تقریب شما را معزول و عباس میرزا را بتخت سلطنت نشاند و بواسطه صفر سن او خود مستقلا بامر ونهی مملکت پردازد و همچنین جلوه دادند که چون با اغلب امراء و حکام عراق در این باب همدستان است محتمل است اگر یکدفعه حکم بملزلی دهید ، فتنه ای حادث شود و پادشاه را بتزلزل انداختند ، و واداشتند که با وزرای خارجه در اینباب مشورت نماید و بجهت رفع فساد ، آنها را معین خود سازد . چون پادشاه از آنها استمزاج نمود ، آنها که خود آرزوی چنین روزی داشتندو شبی از بیم امیرپهلویبستر راحت نمیگذاشتند ، و یارای تکلم نداشتند این معنی را فوز عظیم دانسته پادشاه را باطناً تحریک و معاندین را مقوی شدند ولهذا بصبب مواضع در روز پنجشنبه بیستم محرم سال ۱۲۶۸ اولاً بموجب قانون مستمری ، بعد ازسلام عام بحضور پادشاه احضار شد و ازاین معنی بتفکر افتاده باتفاق میرزا هاشم آقا بمنزل خود رفت . دراینحال دستخطی باو رسید که چون صدارت عظمی ووزارت کبری زحمت زیاد دارد و تحصل این مشقت بر شما دشوار است ، شما را از آن کار معاف کردیم باید یکمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید و یک قبضه شمشیر و یک نشان که علامت ریاست کل عساکر است فرستادیم بآن کار اقدام ننمائید تا امر محاسبه وسایر امور را بدیگران ازچاکران که قابل باشند واگذاریم . امیر خود مطلب را فهمیده بود و برزیادتی یقین او افزوده وتقاضا کرد که یک مجلس با پادشاه ملاقات کند . از آنجا که برخلاف تقدیر بود ، آن ملاقات و شوال وجواب مؤثر نیافتاد بلکه مزید مایه فساد شد زیرا که بعد از ادراک حضور شاهانه ، بجای اظهار عجز و اعتراف تقصیر ، خدمات خود را شمردن گرفت و چنین جلوه داد که باعث ارتفاع دولت وانتظام مملکت من بوده ام وغیر ام این قدرت نیست چرا باید مرا بازای این خدمت خانه نشین سازید ؟ این حرف اگرچه راست بود ، برتقریر پادشاه افزود و جز این جوابی نفرمود که اکنون بمنزل خود بازوید تا دراینباب رسیدگی بشود . چون بمنزل خود بازگشت ، میرزا آقا خان را احضار فرمودند و پسوایدید او که رکن عمده تحریب کار امیر بود ، با سایر مدعیان صحیفه ای برداشته ، باطیل و اکاذیب بیمعنی در وی نگاشته اسمش را «تقصیرات امیر» گذاشته مصحوب میرزا آقاخان نزد وی ارسال داشتند و دیگر او را بیجواب وسؤال نگذاشتند . جلیل خان نایب با صد سوار فی القور او را حرکت داده روانه کاشان گردید . ولی صد هزار آفرین بر غیرت حریم او که دست از او رها نکرده وهمراه او برفت و هرچه منعی کردند مفید نیفتاد و باکمال وقار ومناات بهمراهی شوهر رهسپار گردید بعد از آنکه درقریه فین منزل گزیدند و چند روزی گذشت ، معاندین ترسیدند که رشته اموری که منظم ساخته بود مختل شود و پادشاه ملتفت گردیده او را باز روی کار آورد و در مقام تلافی از آنها برآید . همت بدفعش گماشتند و پادشاه را براین واداشتند که حکم قتل او را داد . حاجی علیخان فراشباشی ، فراشان غضب را برداشته روانه کاشان گردید و از مقدرات اینکته حریم محترم او چون از این امور مسوق ومطلع واز این معنی متوهم بود ، آئی از وی غفلت ننمود . آنروز مخصوص امیر پحمام رفته وحمام دربی بخارج ودری باندرون داشت . حاجی علیخان وفراشان از درب خارج داخل ، و درب داخل را مسدود نمودند که اگر خبر بحریم حرم رسد کسی نتواند بحمایت آید زیرا اگر خبر میرسید ، حرم او البته کار را دشوار میکرد ومضایقه نداشت حاجی علیخان را بقتل آورد . پس از آن ، داخل حمام شده امیر بمجرد دیدن آنها ، مسئله را دریافت کرده غلی غلی کرد وقطیفه طلبید و از گرم خانه برآمده بیرون حمام بنشست و درکمال وقار بدون اظهار عجز واضطراب حکم داد تا دو دست او را فصد کردند و هریکرا دوفصد نمودند دستها را بر زمین گذاشته با حاجی علیخان مشغول صحبت و شمردن حقوق خود بردولت شد وحاجی علیخان نیز سرخجلت زیر افکنده تصدیق و اظهار شرمساری و خجلت خود را از مأموریت این عمل میکرد تا از زیادتی اجرای خون ضف شدیدی عارض شده بیفتاد . پس از آن فراشان غضب باتمام کارش پرداخته حاجی علیخان بمحض فراغت ، از ترس حرم مکث نکرده فی القور مراجعت کرد . رحمه الله علیه و

علی من یدکره بالرحمه .

اگر این شرح مختصر را که بآن طرز سهل و ساده عوام فهم نوشته شده ، با آن مزخرفاتی که در ناسخ التواریخ ، جلد قاجاریه ، درجست تطبیق کنند ، بالبداهة میفهمند که چگونه یکنفر نویسنده مزدور حقایق را مشوب ساخته است . طمطراق الفاظی که «لسان الملك» در آن موضوع بکار برده چنان مضحکست که بیجا نیست نمونه ای از آنرا در اینجا بنگاریم . میگوید . -

شاهنشاه کارآگاه ، چنانکه ازین پیش رقم شد ، میرزا تقیخان امیرنظام را بصدارت اعظم بازداشت و حل و عقد امور مملکت را بکف کفایت او گذاشت و روز تا روز تقویم عظمت و حشمت او را تقدیم کرد . چون میرزا تقیخان را اصلی منیب و محتدی شریف نبود ، الطاف و اشفاق پادشاه را حمل نتوانست داد چه این لقمه از اندازه حوصله او افزون و این دوستکامی از برتافتن دماغ او بیرون بود همانا مرد چون دریا باید بود که چندانکه رودهای عظیم بدان در رود سرشار نشود نه مانند جوی که چون آب آنرا دوچندان کنی فریاد بردارد و ازهرجانب سربه بیرون سوگنارد میرزا تقیخان چون حشمت وزارت یافت و در مسند امارت جای کردآن تنر و تکبر بدست کردکه نخستین عقل دوراندیش را پشت پای زدکوه گران سنگ را وزن گاه نمینهاد وخرمن ماه را حشمتخاک راه نمیکذاشتشاهزادگان بزرگوزیرگانمترکراکسالها سهل و صعب جهان را آزموده و جان و تن را بامتحانات ایام فرسوده شهد و شرنگ کشیده تلخ و شیرین چشیده خدمتها کرده نعمتها برده ، چندانکه توانست مخذول کرد و در زوایای خمول یازداشت و مردم پدر و مادر شناخته و دین و دنیا باخته را اختیار همی کرد و بیکارهای بزرگ اختیار همی داد و اینکار از بهرآن داشت که دانسته بود مردم بزرگ که او را بخردی دیده اند و فرود خویش نگریسته اند ، امروز صعب است که او را در خاطر برخویش بزرگ شمارند بلکه اگر توانند در حضرت پادشاهی بزبان سعایت از محل خویش فرود آرند اما این مردم پست پایه که بدولت او کامکار و بقوت او نامبردارند ، هرگز از ادعای اونکاهند و جز بقای او نخواهند بالجمله کار از اینگونه کرد تا اعیان ایران را پوست برتن زندان و موی برپیکر پیکان گشت و هیچکس آن نیرو نداشت که در حضرت پادشاه نام بر زبان راند چه جای آنکه پرده از کار او بردارند چون کار تا بدینجا استوار کرد و بر مراد خویش کم کم کامکار گشت این هنگام اظهار مسکنتی که در حضرت سلطنت واجب افتاده کاستن گرفت و خضوعی که در قربت پادشاه فرض گشته خوار همی داشت شاهنشاه کارآگاه مخاطرات زشت او را همه روزه از جبین او مطالعه میفرمود و بحدت ذکا و حسن کیاست کردار او را همیزان فراست میسنجید و بصبر و سکونی که خدای در طبیعت پادشاهان بودیمت نهاده است (II) حمل آن ثقل میداد و از زحمت این مصابرت چین مضاجرت بر جبین نمی نهاد .

این «تاریخ رسمی ایران» در مورد فوت امیر چنین مینویسد «تادر قریه فین کاشان فرود شدند و در آنجا متوقف آمدند پس از مدت یک اربمین که میرزا تقیخان در قریه فین روزگار بگذاشت از احتحام حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگذشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول درگذشت» .

من این را یک نوع انتقامی از طرف طبیعت میشمارم که بعد از این همه مدت که از فوت اتابک گذشته و خاندان قاجار منقرض گشته این نگارش وقایع نگار انکشاف شود و در حقیقت بهترین تکذیبی برای ناسخ التواریخ بدست آید . اینست که بتقدیم آن بمحلله آینده میشتابم تا ضایع نشود و در متون ادبیات ایران باقی و پایدار بماند .